

معنی حسن حقیقت در ازل  
هست ظاهرا از مجازش لم یزل  
(مولوی)

جمال باطن

افزایش شعور بحقیقت هستی یا نیروی  
معنوی، تحقق (جمال باطن)

هوشنگ میرمظهری

( ۲ )

## الف - سرچشمه‌ی آرزو های زیبا

در بحث گذشته ثابت شد . میل بکمال تام یارسیدن بجامعیت از آرزو های عمیق بشری است ، و ضرورت قطعی نیز دارد . و اگر این کار انجام نگیرد ما خود را ناقص و تنها حس می کنیم .

چه اگر نمی خواهیم بآنچه فعلا در دست داریم قانع باشیم ، و همواره ماورای آنچه داریم . و می دانیم باز هم سوالی کنیم . و می خواهیم .

اگر آرزو داریم . در برابر ناملازمات چون کوه بایستیم . و چون نسیم صبحگاهی آنها را از فراز و نشیب های روح استوار و پابرجای خود رد کنیم . و بالبختی پیروزمندانان با آنها روبرو شویم .

و از آرزو های بزرگ ماست که حتی هنگام مرگ تبسمی شیرین در برابر تمامی مصائب بر لب داشته باشیم . و اگر می خواهیم از «شوق مطلوب» (۱) فلسفه بگفته‌ی افلاطون برخوردار باشیم .

اگر می خواهیم بگفته‌ی نیچه بهره بر خورده می کنیم ، بروشنی و آفر وختگی بدل کنیم و به روح خردشادی آور دسترسی یابیم (۲)

و اگر می خواهیم بگفته‌ی عرفای بزرگ هستی همچون شب خویش را در برابر خورشید

۱ - مقدمه متن انگلیسی تاریخ فلسفه ویل دورانت . «Dear delight»

۲ - از نیچه - دیباچه (خردشادی آور) (The joyful wisdom)

حقیقت بسوزانیم تمام برای اینستکه میخواهیم کامل باشیم .

یعنی تمامی نیروهای خود را در کانونی گردآوریم . و بایک نظام ازلی وابدی همگی احوال خودمانرا از کوچکترین رفتار ظاهر گرفته تا عمیقترین و باطنیترین اعمال نهاد و ضمیرمانرا هماهنگ سازیم.

بیکن (۹) اندر زمین داد و میگفت نخست (زیبائیهای روح را بجوی) آنگاه چیزهای دیگر خود فراهم می آید ، و از فقدانش نیز باکی نیست . چه حس نمیشود . چنانکه پاسکال میگفت :

« آنکه به گنجینه های خرد ، و آثار شفا بخش روح بشری از طریق زبان و ادب ، رخنه ای پیدا کرده است شاید بتواند و حتما هم همینطور است ، که از خواندن کتاب مشکل ، مکانیک آسمان بی نیاز باشد . ولی آنکه با نظام عددی و محاسبات دقیق ریاضی سروکار دارد ، از بهره گیری از آثار جاویدان روحی بشری که در کتب ادب و نوشته های آسمانی مدون است ، بی نیاز نیست (۳) »

و مولوی نیز دست یافتن بروح معنی را برتر از دست یافتن بقوانین چرخ میدانست ، چنانکه بهاءالدین ولد در توصیف مثنوی او فرماید :

نردبان آسمان است این کلام	هر که ازین بررود آید بیام
نه بیام چرخ کان اخضر بود	بل بیامی کز فلک برتر بود
بام گردون را از آن آید نوا	گردشش باشد همیشه زان هوا (۳)

شاید فطرتاً هم همین معنی را درمی یابیم . که بشر وقتی بکمالات معنوی دست می یابد از رجوع بمطالب فیزیکی و ریاضی بی نیازی باطنی حس می کند . ولی وقتی بمطالب فیزیکی و ریاضی رجوع می کند هر قدر هم در آنها فرورود در آنها مهارت و سرعت عمل پیدا کند از کمالات معنوی خودرا مستغنی نمی بیند .

این که ذهن و عقل و توجه بصفای آن منشا بروز حکمت است ، مورد توجه همگی استادان بزرگ حکمت و مورد ارشاد راهنمایان الهی بوده است .

سقراط می گفت : اگر ذهن و فکر متوجه خود نباشد ، و خودرا نیازماید ، فلسفه ی واقعی تحقق نمی یابد .

و در تالمیم اسلامی اصولاً از حکمت بعقل و فهم تعبیر شده (۴) و در حدیثی بزرگ از علی بن ابیطالب (ع) چنین آمده است .

بالعقل استخرج غورالحکمة ، وبالحکمة استخرج غورالعقل .  
و در شرح آن آمده است :

1 - Bacon

2 - Pensées

۳ - صفحه ۶۷۱ مثنوی چاپ علمی سنه ۳۳۷ بخط صانعی خوانساری

۴ - ص ۲۰۳ - الصافی فی شرح اصول الکافی باب پنجاه و هشتم و اصل باب الدعاء

خرد و خویشتن‌داری، در خواهش‌های نفس هر کدام آن دیگری را کامل میسازد. که خرد (به، نهایت خردمندی، یافته میشود. و بخردمندی یا خویشتن‌داری از خواهش‌های نفس. ژرفای خرد بچتک می‌آید).

و نیز در ذیل همین حدیث از علی (ع) نقل شده است:

الفکر، حیوة القاب البصیر، كما یمشی العاشی فی الظلمات بالنور، بحسن التخاص و قلة التریص -

که در شرحش آمده است

اندیشمندی، زندگی دل بینادرون است و همانگونه که رونده در تاریکی با روشنی پیش می‌رود اندیشه مشعلی هست که از تاریکیهای نادانی ما را بیرون می‌آورد. زیرا بخوبی ما را از نارواییها می‌رهاند و درنگ ما را در راه زیاد نمی‌کند و زود تر بحق می‌رساند. (۱)

که درین جا تشبیه شده است. شکل حرکت بینادل بقوهی فکر با کسی که بانوری در تاریکی گام برمیدارد چنین کس باسانی از گذر گاههای سخت نجات می‌یابد و زیاد در راه نمی‌ماند و زودتر به هدف می‌رسد چه با چشم حقیقت بین مشکلاترا می‌بیند و در اصول کافی این معنی تاکید شده است که داناتر از نیکو رفتار و خوش خلق کسی نیست و خدا بندهیی از او مقرب تر ندارد. و حسن خلق را بعالیترین اوصاف و صورت اعلاهی حکمت ستوده‌اند و این معنی بعدی در تعالیم اسلامی مورد توجه است که پیغمبر (ص) منظور از بعثت خود را بکمال رسانیدن اخلاق عالی اعلام کرد (۲)

اما بطور کلی از فلسفه که يك تعبير تر کيبي از امور است در قبال علم که تعبيری است تحلیلی بگفته ی ويل درانت . پنج مفهوم بحث میشود :

۱ - منطق ۲ - علم الجمال (زیبایی شناسی)

۳ - اخلاق ۴ - سیاست

۵ - علم ماورای طبیعت

## زیبایی و زیبا

اما علم الجمال که شاخه‌ئی از آن یعنی جمال باطن (یادرون زیبایی) مورد مطالعه ماست، می‌گویند. مطالعه‌ی شکل ایدال زیبایی است. و فلسفه هنر است.

« ولی واقعیت زیبایی چنانکه افلاطون در رساله مهمانی میگفت حتی باشکل »  
« ایدال آن متفاوتست او درین رساله از يك زیبایی ابدی بحث می‌کند که نه زادن می‌شفاست »

۱ - شرح باستاناد حاشیه مالاخلیل ص ۸۰ جلد اول. و شرح ملامحمد صالح مازندرانی ص ۱۴

۲ - بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (حدیث نبوی)

دونه مرگ و نه از افزایش در رنج است و نه از نقصان یعنی کمی و کاستی در استانه حضرت ، و کبر یا بیش راه ندارد . و چنان زیبایی نیست که از یک سوز یا و فریبنده و دلربا باشد و از ، دسوی دیگر زشت و ناقص و زننده و نه چنان زیبایی است که در هنگامی زیبا باشد و زمان ، دیگر زشتی باوراء یابد . و در نظری زیبا باشد و در نظر دیگر نباشد ، در مکانی زیبا باشد و در ، مکانی دیگر زیبایی او دستخوش پلیدیهای شود . یا در نظر این دسته زیبا باشد ، و از نظر دسته دیگر نباشد ، اونه همانند چهره است نه همانند دست . نه همانند پیکر جسمانی ، نه همانند برهان و تعقل نه همانند دانش نه همانند چیزی که در کس یا چیز دیگری هست از ، دقبیل حیوان یا در زمین یا در آسمان بلکه برعکس زیبایی که در نفس خود زیباست و بواسطه ، وجود خویش زیباست و ساده و ابدی است و همه ی زیباییها از او سرچشمه میگیرند و از او سهمی ، دمیبیرند اما بصورتیکه از زائیده شدن و مردن آنان نقص و کاستی در آن زیبایی ابدی پدید نمی آید . و ، هیچگونه عیبی در آن راه ندارد (۱)

در ادراک زیبایی افلاطون مردم را چند دسته می کند - فروما یگانی که وقتی بزبانی میرسد چون نفس چارپایان دنبال بهره گیری و لذت است پی هوس میروند و ادراکشان از زیبایی فقط در چشم و گوششان جای دارد .

اینان صداهای زیبا ، رنگهای زیبا ، چهره های گیرا و زیبا را دوست دارند و یا چیز های ظاهری و سطحی از این گونه ، ولی ادراکشان آن اندازه رشد نیافته ، و رسان نیست ، تا حقیقت زیبا میرا در یابند ، و تنها حکیمان و دانایانند که گرایشی بسوی حقیقت زیبایی دارند ، و بجهاتی برتر از این چه می بینند و می شنوند ، و می بینند و لمس میکنند و فکر میکنند دل بسته اند و عشق می ورزند .

بی خبران و شیفته گان عالم حس آنها را دیوانه و بیخود میخوانند: ولی چنین نیست، او از این زیباییها بیاد حقیقت و نفس زیبایی مطلق می افند.

اما اگر چنین است که این زیبایی چنانست که چشمی آنها ندیده ، و گوش آواز آنها نشنیده و بر خاطر کسی از حقیقت واقعی جلال آن چیزی نگذشته از کجا این همه جهان دلها و عقلا آشفته از غوغای آنست . این از آنجاست که جمله ی ذرات پرتوی هستند از آثار او . ولی او نیستند آگهان در قلب خود و اصلان در کردار و رفتار خود و هنرمندان در آثار هنری خود هر يك مظهري از جلوه های او هستند .

پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرآت آگاهی حق

ازین جا معلوم میشود که عظمت قدر زیبایی واقعی چنانست که بهر صورتی شکل گیرد . از اورنگ جلال و عظمتش پائین آمده و بشکلی از صور جسمانی یا عقلانی درمی آید . که در آن زمان و مکان و حس و ادراک و قدرت بشری یا طبیعی رخنه دارد . و حال آنکه ساحت قدس زیبایی مطلق از همگی این آلودگیها مبرا است (۲)

۱ - از ص ۷۰ رساله مهمانی در اصل فرانسه نقل از ص ۱۶ از کتاب Esthetique et Pedagogie par IRENA wojnar. (P.U.F) در کتابخانه نگارنده

۲ - دیکسیونر فلسفی فرانک ذیل کلمه Esthetique رجوع شود

درین جاست که هنرمند که با اثر هنری خود چیزی زیبا را بوجود می آورد سعی میکند بانابدیت وجلال نامتناهی عطا کند همین جاست که فلسفه و هنر با یکدیگر نزدیکی پیدا میکند چه فلسفه صورت کلی ومجرد زیبایی را میجوید ، و هنرمیخواهد این تجرد رادرصفا وعظمتی که در کار خود جلوه میدهد تجسم دهد .

ولی از سویی می دانیم هر قدر صورت جسم زیبایی را جمع آوری و کلیت دهیم وحتى بکلی ترین قانون عقلی آن دست یابیم . بواقعیت زیبایی که افلاطون از آن بحث کرد ، نمیروسیم، گذشته از اینکه تجرید فلسفی همواره تا اندازه بی حیات و جاوهی اختصاصی اثر هنری را از آن میگیرد . چونکه گاهی سحرانگیز بودن اجزاء اثر هنری ما را بیاد ابدیتی می اندازد که این اثر هنری معرف آن و در حکم پلی است که مارا بسوی آن میرساند وقتی این پل شکست هر قدر هم مادر کوههای کنار آن پل در افکار تجریدی فلسفی بالا رویم ، نمیتوانیم بلمس ومس روی و بیواسطه ای ادراک عظمت نامتناهی زیبایی معنوی دست پیدا کنیم . ولی در هر صورت از ارشاد های معنوی فلسفه نمیتوان در هیچ زمینه چشم پوشید . چه فلسفه ساعی است از مجموعه ای ادراکات زیبا قانون کلی تحقق آنرا در جلوه های گوناگون زیبایی جسته و هدفهای عالیتر و کلی تری پیدا میکند که مارا مجانب وار (۹) بذات حقیقت نزدیک میسازد یعنی گرچه بلبیفه ی زیبایی واقعی دست نمی یابد ولی از حوالی آن دور نمیشود ، و باگوش بزنگ غافلگی حقیقت بودن سیر خود را دنبال میکند وهمین حقیقت جوئی باطنی و چشم از واقعیت عینی بر نداشتن رمز تکامل فلسفه است . که عنصر ارشاد بشری رادر ذرات خود میپروراند واز دیر باز دراو بودیعه گذاشته شده وبآیندگان می سپارد .

در هر صورت زیبایی رادر جمال شناسی معاصر مطالعه از «زیبا» میسازند وبان صورت علمی داده اند .

ولی حقیقت معنوی آن . ارتباط زیبایی باطنی یعنی عمل خالص و اخلاق عالی روح بشری است ، بارابطه آن بامنظومه و اعماق وجود که مورد غفلت زیباشناسی فعلی است . اما هدفی را که بحث ما پیشنهاد میکند گرایش معنوی دادن ادراکات و بیان اوصافی است از زوایای باطنی اعمال بشری که بیواسطه منتهی بایجاد زیبایی باطنی در فرد و اجتماع بشری گردد و بدیهی است بواسطه آنکه واقعیت آنرا مستقیماً در اعماق قلب و یقین باطنی خود حس میکنیم . از نظر تحقیقی اگر قطعیت علمی بیشتری نداشته باشد قطعیت آن که تراز آن رشته دیگر نیست .

روش ما - برای پروراندن نظر خود . از نظر سنت فلسفی جنبه های کلی آنرا از روش های قبل از سقراط بحث را شروع کرده . وباطرح زیبایی از نظر افلاطون و مکاتب پیروانرا

۱ - مجانب اصطلاحی است ریاضی و ترجمه asymptote است که لغتی است یونانی بمعنی (ناهم آفت) یعنی دو خط که یکی معمولاً منحنی ودیگری مستقیم است که بینهایت بهم نزدیک میشوند ولی هیچوقت بهم نمی رسید .

ادامه می‌دهیم ، و ممکن استی که برای اخلاق و مابعدالطبیعه از نظر معنوی حقیقی معنوی قائلند و عمل خالص و اخلاق صحیح را ترهات و بلهوسی های فلسفی (= Lubie de la Philosophie) نمی‌شمارند ، و برای آن اصالتی قائل هستند و تنوعات ظاهری آداب و رسوم را بطریق شکاکان دلیل قاطع بر تغییرات فصلی و موضعی و موسمی باطن انسانیت نمیگیرند . و اصول اخلاق و رفتاری حاکم بر وجود انسان قائلند که صورت عقلی و باطنی دارد نه صورت ساخته‌ی ذهنی نظر داریم .

### میداه فلسفی تکامل

برونینگ « Browning » میگفت « حیات معنی دارد » و یافتن معنی آن خوردنی و نوشیدنی من است (۱) .

و اما نونل سودن برک (۲) میگفت :

تا کسی راه عشق را نیافته باشد معنی زندگی را نیافته ، چه تا معنی عشق را نیافته ایم گمان میکنیم زندگی یعنی احساس و عمل و اندیشه در صورتیکه فکر نخستین اثر و نتیجه حیات و عمل و حس دومین اثر و نتیجه آن هستند .

وی میگفت : ذات عشق خود را دوست داشتن نیست بلکه دیگری را دوست داشتن است و با آنان با عشق دلبستگی داشتن .

و از ذات عشق است میل به مورد محبت قرار گرفتن چه از این راه حس میکند که بممشوق بستگی دارد . و این طبیعت عشق است که دو طرفی است .

خیام و مولوی و بابا طاهر نیز بیان او را حس کرده اند .  
چه خیام میگفت :

ای آنکه خبر نداری از عالم عشق این نکته بدان که زندگانی عشق است

و مولوی فرماید

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو

و بابا میفرمود

چه خوش بی مهر بانی هر دوسری

و بازم اسودن برک باین حقیقت اشاره کرده است که :

در سیر معنوی به برتراز خود نگاه کردن کار و خاصه انسانست و به پست تراز خود

نگاه کردن کار حیوان و از این برمی آید . که هر قدر انسان به پائین تر از خود نگاه کند

بحیوان بودن نزدیک است . و هر قدر بیلا تراز خود نگاه کند بهمان اندازه انسان تر و بخداوند

۱ - مقدمه تاریخ فلسفه دیل دورانت از اصل انگلیسی

Emmanuel Swede borg (۱۶۸۸-۱۷۷۲)

او در استکهلم بدنیا آمد و در شمار نوادری است که دقت علوم تجربی را با دیوانگیهای انجذاب در ابدیت - که از آرزوهای افلاطون در رساله فدروس است - آمیخت و از آن فلسفه و مذهبی

خاص پدید آورد - کتاب Matter چاپ پاریس ۱۸۶۳

نزدیکتر است يك تعليم قدیم هندی میگوید :

ماده پرده و حجابی است بر حیات و حیات پرده ایست بر زندگانی عقلانی و عقل پرده ایست بر معنویتی فوق عقل (۱)

روش های روانکاوای اثبات می کنند که نفس شعور نیروئی هست شفا بخش (۳) و در زندگی عادی خاصه در تعلیم و تربیت این حقیقت بر ما روشن می شود . که همواره شعور پست تر طبیعتا مقهور شعور عالی تر است و شعور عالی که بر منظومه ی خلقت حاکم است طوری عمل می کند که جاذب مجموعه شعورهای مادون خویش است و قاهر بر آنان و شعورهای مرتبه پست تر به درجه مراتب خویش دائما بسوی اوسوق پیدا می کند و همین معنی منشاء جمیع کمالات است - بدیهی است توجه بر زندگانی عشاق پاکباز درین راه - بحکم میل پرواز بسوی بالاتر که در نهاد بشر است بعید نیست این کشش مرموز را بسوی کمال در ما پدیدار کند . چنانکه مولوی میفرمود

( صحبت مرد دانست چون مردان کند )

و این جا معلوم می شود که با عشق واقعی معنی حیات فهمیده می شود و جمال معنوی یا

زیبائی حس می شود .

چنانکه شاه نعمت الهولی ، فرماید :

مهر عشقش چو رونمود بمن گر چه بودم هلال گشتم ماه

از این روی معلوم می شود عشق بحقیقت که در نهاد عقل است و مجردویت و مقهوریت حس و حیات در برابر عقل و قرار داشتن ماده در اختیار حس و حیات اجزاء تفکیک ناپذیر يك واقعتند .

هر کسی نوع دگر در معرفت	می کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	وان دگر مر قول او را کرده جرح
وان دگر بر هر دو طعنه میزند	وان دگر از زرق جانی می کند

و اصل اساسی ایجاد هم آهنگی بین این عوامل است . و تمام نابسامانیها از ناهم آهنگی بین حقیقت فوق عقل و عقل و حس و ماده بواسطه نقص ماسر چشمه میگیرد ، و همان حقیقت فوق عقل روی اشتیاقش بجمیع فرآورده های خود همواره سعی دارد . پرده های ضخیمی را که بر روی جلال کبریائی او کشیده شده است از طریق مجذوب ساختن همه چیز بجمال ابدیت خود پرده بردارد . و نخستین کسی که این پرده را بر میگیرد عاشق واقعی و از جان گذشته جمال ابدیت است (۳) - و هم اوست که باید بسوزد و حقه ی عقل دورانیش را بشکافد و عقلا نرا متوجه این معنی مرموز سازد . و آنگاه بر عقل روشن از نور عشق است که باید بسوزد و حس را از فریفتگی بماده منصرف سازد و بر حذر دارد ، و او را امنقاد سازد و آنگاه حس در اختیار عقل نورانی بنور عشق است که باید بقدرت ازلی بر ماده حکومت کند ، و ازین جا سیر اولویت عشق و علت خلق کائنات بخاطر عشق کلی و عاشق بجمال ابدیت آکار می شود . فرستنده مبداء ازلی

۱ - مقدمه کتاب La vie divine تالیف

ترجمه ژان هربرت بفرانسه SHRI Aurobindo

۲ - به ذیل کلمه psychanalyse در دیکسیونر فلسفی لالاند مراجعه شود

۳ - لوزاک لماخلقت الافلاك (قرآن)

است و عشق فرستاده او، و جمیع کائنات پیرواوت او. همین معنی بصور گوناگون از هند و ایران گرفته تا یونان وارو پا بصورتی عمق فلسفه هستی و تئوری و تکامل معنوی را تشکیل میدهد

### پاك فلسفه واحد

همین معنی است که از هند - و دور ترین نقاط خاور گرفته تا ایران و یونان وارو پا دید یکنواخت طرز ارتباط با جمال ابدیت را بطور یکنواخت تشکیل میدهد ... و مبداء جمیع الهامات عارفانه و عاشقانه و تهرنگ پاک نشدنی دستگاههای بزرگ فلسفی است نه تنها برونیک بلکه همگی اهل ارشاد و بینش خوردنی و نوشیدنی خویش را از یافتن معنی این حقیقت میجویند . چنانکه مسیح نیز میگفت فرزند انسان بنان زنده نیست . و قرآن حیات آنچهانیرا که بازی و هوای نفس و خوردن و پوشیدن و همنشینی بازن و فرزند و زینت و فخر فروشی است حیات (دنیا) یازندگی پست شمرده و حیات معنوی را . در ایمان بخداوند و روزپاداش و معرفت و حب الهی شناخته است خدائی که نژائیده و نژاید و ستون جهان مادی و معنوی است . و نور زمین و آسمانهاست ، و همانندهی روشنی او چراغی است در چراغدانی و آن چراغدان در شیشه و آن شیشه همچون ستاره ایست درخشان که بردرختی پراج میدرخشد و روغن آن بزودی در میگیرد . بی آنکه آتش بآن برسد . و نورش نه شرقی است نه غربی و نوری است بر نور و هر که را خواهد خدا بدان راهنمایی میکند چه او بهمه چیز داناست ، که از آن گاهی بخاندان سراسر پاکی و راهنمای پیامبر تأویل میکنند که مثلی است زنده از عشق بحقیقت اعلائی نامتناهی . و راهنمای بشر در تیر گیهای اینجهانی که هر که با نزدیک شود در جاذبه خدائی او قرار گیرد راه می یابد و هر که از آن دوری کند در سراب های بیابان های بی کران گمراهی در خواهد ماند (۹)

پرتال جامع علوم انسانی